

مقاله پژوهشی

بررسی یزدانسالاری پادشاهان و عدالت آنان در نصیحةالملوک

سعیده گرجی زاده، محمدرضا معصومی*، جلیل نظری

گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران.

تیر ۱۴۰۲، دوره ۱۶، شماره پیاپی ۸۶، صص ۲۱۹-۱۹۹

DOI: 10.22034/bahareadab.2023.16.6916

نشریه علمی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی

(بهار ادب)

چکیده:

زمینه و هدف: یزدان‌سالاری یا خداپادشاهی اندیشه غالب در دوره باستان بوده است که بتدریج به دوره بعد از اسلام نیز راه یافته و در اندرزننامه‌ها و آثار سیاست‌نویسان قرون اولیه تجلی یافت. مسئله مهم این است که اندیشه یزدان‌سالاری، که بیشتر ریشه در اعتقادات و باورهای ایرانیان باستان داشته، متأثر از فره ایزدی پادشاهان است که برتری شخص سلطان را نسبت به مردم نشان می‌دهد. در این مقاله، نویسندگان مساعی خود را صرف ارائه بررسی مستدل و متقن مفهوم یزدان‌سالاری در نصیحةالملوک غزالی نموده‌اند.

روش مطالعه: این پژوهش از نوع تحلیلی - توصیفی و شیوه جمع‌آوری داده‌ها از نوع کتابخانه‌ای می‌باشد.

یافته‌ها: در اندیشه سیاسی غزالی سلاطین در ردیف و رتبه پیامبران قرار دارند که بطور ویژه انتخاب شده‌اند. لذا وقوع هر گونه شورش و ناسپاسی علیه آنها جایز نیست.

نتیجه‌گیری: به اعتقاد غزالی پادشاه از طرف خداوند انتخاب شده و هر گونه مخالفت با وی بمنزله مخالفت با پیامبر و پس از آن با خداست.

تاریخ دریافت: ۱۰ خرداد ۱۴۰۱

تاریخ داوری: ۱۲ تیر ۱۴۰۱

تاریخ اصلاح: ۲۷ تیر ۱۴۰۱

تاریخ پذیرش: ۱۲ شهریور ۱۴۰۱

کلمات کلیدی:

یزدان‌سالاری، پادشاهان، عدالت، نصیحةالملوک، غزالی

* نویسنده مسئول:

Mohammadreza.Masoumi@iaui.ac.ir

۳۳۳۱۳۲۱۲ (+۹۸ ۷۴)



ORIGINAL RESEARCH ARTICLE

A study of the theocracy of kings and their justice in Nasihat al-Moluk

S. Gorjizadeh, M.R. Masoumi*, J. Nazari

Department of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Yasouj Branch, Islamic Azad University, Yasouj, Iran.

ARTICLE INFO

Article History:

Received: 31 May 2022

Reviewed: 03 July 2022

Revised: 18 July 2022

Accepted: 03 September 2022

KEYWORDS

Theocracy, Kings, Justice,
Nasihat al-Moluk, Al-Ghazali

*Corresponding Author

✉ Mohammadreza.Masoumi@iaui.ac.ir

☎ (+98 74) 33313212

ABSTRACT

BACKGROUND AND OBJECTIVES: Godliness or the kingdom of God has been the dominant idea in the ancient period, which gradually found its way into the post-Islamic period and was manifested in the writings and works of politicians of the early centuries. The important point is that the idea of a theocracy, which is mostly rooted in the beliefs of the ancient Iranians, is influenced by the gods of kings, which shows the superiority of the sultan over the people. In this article, the authors have devoted their efforts to providing a reasoned and convincing study of the concept of theocracy in the Nasihat al-Moluk Ghazali.

METHODOLOGY: The research method of the present article is descriptive analytical and the data collection method is library resources.

FINDINGS: The result of the research shows that in Ghazali's political thought, the sultans are in the same rank and among the prophets who have been specially selected, so any revolt and ingratitude against them is not permissible.

CONCLUSION: He also believes that the king is chosen by God and any opposition to him is considered opposition to the Prophet and then to God.

DOI: [10.22034/bahareadab.2023.16.6916](https://doi.org/10.22034/bahareadab.2023.16.6916)

NUMBER OF REFERENCES	NUMBER OF TABLES	NUMBER OF FIGURES
		
35	0	0

مقدمه

باور به یزدان‌سالاری ریشه در فرهنگ و اعتقادات فلسفی و اخلاقی گذشته ایرانیان دارد و این موضوع بخاطر تعامل ادبیات و اجتماع، به شعر و ادب فارسی هم راه یافته است. در اساطیر ایران باستان، شاهان و قهرمانان نقش اساسی و بنیادین را ایفا می‌کنند و اصولاً این شخصیتها در جایگاه خدایان و الهگان قرار دارند و لذا بسیار مورد توجه، احترام و ستایش قرار داشتند که به نوعی حالت تقدس داشته و این وجهه تقدس را بیش از هر چیز، از فر گرفته‌اند. در اندیشه یزدان‌سالاری، که بیشتر ریشه در ایران باستان دارد، این مفهوم نهفته است که اصولاً پادشاهان خود را نماینده و سایه خدا بر روی زمین می‌پنداشتند و درحقیقت دارای حق حاکمیت بر مردم میدانستند. در فارسی «یزدان» به معنی خداوند است. در برهان قاطع آمده که یکی از نامهای خدای تعالی است جل جلاله و نام فرشته‌ای هم هست که فاعل خیر است و هرگز از او شر نیاید و طایفه ثنویه، آفریننده خیر را یزدان و آفریننده شر را اهرمن گویند و همچنین آفریننده نور را یزدان و آفریننده ظلمت را اهرمن و فقها خدای باطل را و شعرا خدای حق را خوانند (برهان قاطع). «ریشه این واژه در اوستا، «یَز» به معنی «پرستیدن» و «ستایش کردن» آمده و «یَزَت» به معنی «درخور ستایش». در پهلوی، یزدان هم به معنی فرشته و هم به معنی خداوند آمده است. در آیین مزدیسنا، یزدان یک دسته از فرشتگان هستند که با امشاسپندان همکاری می‌کنند و در فرهنگ لغت دهخدا برای واژه «سالاری» معانی «ریاست، سروری، مهتری، سرداری، فرماندهی، حکومت، پادشاهی، سلطنت، پیری، سالمندی، کهنسال» ذکر شده است. بنابراین ترکیب «یزدان‌سالاری» را میتوان «خداپادشاهی» معنی کرد و در حالت کلی، مفهوم آن این است که در ایران باستان اعتقاد بر این بوده است که پادشاهان، خود را خدا پنداشته یا اینکه به‌مرور زمان کم‌کم خود را نماینده و سایه خدا در روی زمین تصور میکردند و با توجه به این باور و پنداشت، هر کسی اجازه نداشت در این جایگاه قرار گیرد و تنها گروه خاصی شایستگی این پست و مقام را داشتند. در ایران باستان اعتقاد بر این بود که شاهان برگزیده آسمان و نماینده اهورامزدا در زمین هستند. به عقیده آنها مقام شاهی عطیه‌ای الهی بود که از جانب خدا به شخص شاه داده میشد.

اهمیت این مسئله را میتوان از این حیث مورد مذاقه قرار داد که اصولاً باورداشت این موضوع با توجه به مقام و جایگاه پادشاهان در دوران خودشان میتوانست نوعی برتری جویی و تقدس را برای آنها به همراه داشته باشد. این اندیشه در دوره‌های گذشته با توجه به نهادینه شدن در سطح اجتماع و پذیرش آن توسط آحاد مردم عادی، که از لحاظ بلوغ فکری و اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی در سطح پایینتری بودند، میتوانست به پذیرش بهتر اندیشه‌های قالب ازجمله تقدس آنها منجر گردد. «نظریه فرمانروای الهی در کنار برخی از مفاهیم که اندیشه ایرانی در دوران باستان آن را پرورانده است، معنای بیشتری پیدا میکند. سه مفهوم مایا، شهریور و فره ایزدی سه عنصر کلیدی و معنابخش برای نظریه فرمانروای الهی ایرانیان است. الهیات ایرانی با بهره‌گیری از سه مفهوم مایا، شهریور و فره، حوزه دین را به حوزه سیاست و فرمانروایی پیوند زده است. بنابراین نظریه اطاعت محض و بی‌چون‌وچرا از پادشاهان واجب بوده است، چراکه در برخی دوره‌های قبل اساساً پادشاه را خدای روی زمین قلمداد میکردند و در دوره‌های بعد با توجه ارتقای آگاهیهای اجتماعی و بلوغ فکری انسانها و رشد اندیشه‌های معنوی در سطح اجتماع، مقام خدا – پادشاهی به ظل‌اللهی تنزل مییابد و درواقع پادشاهان نقش جانشین خداوند و مقام پیامبری پیدا میکنند که باز هم از تقدس معنوی برخوردار میباشند و به جایگاه اجتماعی آنها ارزش و اعتبار میبخشد. «از دیدگاه اندیشمندان غرب، خداسالاری یا تئوکراسی که از ریشه یونانی تئوس «Theos» به معنای خدا و کراتیا «kratia» به معنای حکومت آمده، به معنی حکومت خداست. در عرف متفکران مسیحی قرون وسطی، تئوکراسی حکومتی

است که در آن نه تنها حاکمیت از آن خداوند است، بلکه حکومت توسط کشیشانی اداره می‌گردد که مدعی دارا بودن اختیار از ناحیه خداوند می‌باشند. در این نوع حکومت، زمامداران اصلی، پیشوایان مذهبی هستند. البته این خداپادشاهی و مقام معنوی پادشاهان در روی زمین در تمدنهای مختلف به صورتهای گوناگون نمود مییافت. امام محمد غزالی در عصری پا به عرصه وجود گذاشت که جامعه بیش از هر زمانی در وضعیت ضعیف سیاسی و نظامی و در انحطاط اخلاقی قرار داشت.

در کتاب نصیحة الملوک حاکمیت بر دو محور بیان خلیفه و سلطان در دو شاخصه دینی و اخلاقی تبلور یافته است. در نظریه اول بر این باورند که پادشاه، سایه خداوند بر روی زمین است که همان ظل الله است تا براساس عدالت، نظم و نظام را در توده مردم برقرار سازد و در امامت در شرایط دینی و اطاعت حق تعالی اهمال روا نداشته باشد تا مردم به اندازه استطاعت خود، طاعت او را واجب شمارند. برخلاف این نظریه، مسئله یزدان‌سالاری در نصیحة الملوک بیان میشود که پادشاه در سایه ایزدان، فره خود را به دست می‌آورد تا مورد عنایت خداوند قرار بگیرد و در صورت ظلم، فره خود را از دست میدهد.

از آنجاکه غزالی مقام پادشاهی را مقامی رفیع و والا میداند، برای شاهان عمدتاً از القاب و صفاتی ارزشمند و مثبت و قابل تقدیر بهره میجوید. از طرف دیگر به نقش مثبت شخص شاه در این جهان اشاره میکند و پیوند دین و حکومت را امری لازم و حتمی میداند؛ بنابراین غزالی بخصوص درمورد پادشاهی دوران اسلامی و بعد از اسلام، به تلفیق دین و پادشاه معتقد است و بر این باور است که خدای تعالی پادشاهان را در زمره افراد برگزیده خود چون پیامبران قرار داده است. وی در آغاز نصیحة الملوک جایگاه سلطان را با استناد به آیات قرآنی توجیه میکند ولی حقانیت و مشروعیت این مقام را به اجرای عدالت توسط پادشاه منوط میکند. علاوه بر آن و برخلاف سایر آثار خویش، غزالی پادشاهان ساسانی را با ذکر داستانهای اغراق آمیز، اسوه‌های عدالت و برقراری امنیت اجتماعی معرفی میکند و سلاطین را به پیروی از ایشان فرامیخواند. در این مقاله سعی شده به این سؤالات پاسخ داده شود که:

۱. بررسی نقش یزدان‌سالاری پادشاهان در نصیحة الملوک چیست؟

۲. عدالت پادشاهان در نصیحة الملوک چگونه بیان شده است؟

۳. غزالی به چه قدرتی در نظام پادشاهی باور دارد؟

ضرورت و سابقه پژوهش

بطور خاص تحقیق یا پژوهشی که درخصوص یزدان‌سالاری پادشاهان و عدالت آنان در نصیحة الملوک تألیف شده باشد به چشم نمیخورد، اما برخی از مهمترین پژوهشهای صورت گرفته در این رابطه را میتوان در ذیل به اجمال بررسی نمود.

فرهادی‌نژاد (۱۴۰۰) در مقاله‌ای تحت عنوان «سیمای زمامداری اثربخش از منظر خواجه نظام‌الملک طوسی، امام محمد غزالی و نیکولو ماکیاولی (تحلیل مضمون سیاست‌نامه، نصیحة الملوک و شهریار)» معتقد است با عنایت به فضای حاکم بر هر منبع و شبکه مضامین احصاء شده و توجه به منظومه فکری هر یک از صاحب‌نظران، شاید بتوان سبک زمامداری مدنظر نظام‌الملک را «زمامداری معتدل» نامید که به دنیا و آخرت و اخلاق و سیاست نگاهی توأمان دارد. با بررسی مجموعه دغدغه‌های غزالی، شاید بتوان سبک مورد تأکید وی را «زمامداری وارسته» نام نهاد که بر صفات و نگرش متعالی حاکم بر پایه نگاهی آخرت‌اندیشانه و عرفانی تأکید دارد و سبک منتج از توصیه‌های ماکیاولی را نیز میتوان در قالب «زمامداری مخرب یا زهرآگین» طبقه‌بندی کرد. مهدوی و دیگران (۱۴۰۰) در

مقاله‌ای تحت عنوان «صاحبان قدرت سیاسی بمثابة دیگری در نامه‌های امام محمد غزالی» به این جمع‌بندی رسیدند که نگاه غزالی به صاحبان قدرت سیاسی بمثابة دیگری بیشتر معطوف به ویژگی «گمراه بودن» و حاکمی از ترخم است. در نتیجه غالب استراتژیهای وی به جای سرکوب دیگری و مقابله با او در جهت ترغیب دیگری به تغییر، به کار میرود. غزالی در میان دو دسته «شاهان» و «وزرا»، غالباً به وزرا میپردازد و در برخورد با شاه، احتیاط و ملاحظه‌کاری موجب کاربرد شیوه‌های بالا بردن تفسیرپذیری متن میشود. تأثیر مطالعات فلسفی غزالی در عدم قطعی‌نگری، در نظر گرفتن احتمال تغییر دیگری، کاربرد قیود تردید و صراحت بالای متن نمایان است. افروغ و دیگران (۱۴۰۰) در پژوهشی با عنوان «نگاهی بر مختصات و شیوه حکمرانی و سیاست‌ورزی در نصیحه‌الملوک امام محمد غزالی» به این نتیجه‌گیری دست یافتند که امام محمد غزالی در نصیحه‌الملوک سعی کرده با تکیه بر میراث به جای‌مانده از پیشینیان خود در عرصه حکمروایی، مجموعه‌ای منسجم و نظام‌مند از الگوی حکومتداری به حاکمان زمانه خویش عرضه دارد که از پند و اندرزهای اخلاقی و نحوه برخورد با رعیت گرفته تا سرکوب مخالفان و دشمنان و حفظ نظم و امنیت جامعه را شامل میشود. جعفری قریه علی (۱۳۹۶) در مقاله‌ای با عنوان «طرز بیان غزالی در نصیحه‌الملوک برای انتقال مفاهیم موردنظر خود» به این نتیجه‌گیری دست یافته که نگرش عرفانی غزالی که بر بنیاد پیوند شریعت و طریقت است، در گزینش عناصر زبانی و سازه‌های کلامی تأثیرگذار بوده است. استناد مستمر به آیات، احادیث و روایات و بسامد حکایات، سیطره اندیشه‌های ایدئولوژیک را بر متن نشان میدهد. شگردهای محدود بلاغی بویژه آرایه‌های تقسیم و تمثیل نیز در جهت اهداف ایدئولوژیک به خدمت گرفته شده‌اند. عباسی (۱۳۹۷) در پژوهشی با عنوان «گفتمانهای خدا - خلیفه‌گی و خدا - پادشاهی در نصیحه‌الملوک امام محمد غزالی» معتقد است که تنوع‌پسینمایی مانند غزالی قدرت را از آسمانها گرفته و به شاه یا خلیفه اعطا کرده‌اند؛ از سوی دیگر با ایجاد باور برگزیده بودن این افراد، مردم را تابع محض خلیفه ساخته و از آنها فرمانبرهایی مطلق درست میکنند. در سراسر متن نصیحه‌الملوک نوع افعال برای پادشاهان پیشااسلامی، ماضی و مضارع اخباری با قطعیت زیاد است؛ اما فعلهای مربوط به خلفا بیشتر التزامی است و اغلب از انشایی با دلالت امر غایب بهره میبرد. با توجه به این موارد، نوآوری مقاله کنونی را میتوان از چند حیث مورد مذاقه قرار داد:

پژوهشی که بصورت دقیق به مفهوم یزدان‌سالاری در نصیحه‌الملوک غزالی پرداخته باشد دیده نمیشود. همچنین بررسی نقش شاهان در اندیشه سیاسی غزالی و انتخاب یا انتصاب آنان از مقوله‌های دیگر نوآوری این مقاله است. نوآوری سوم را میتوان مسئله اعتراض و شورش و براندازی شاهان از سوی توده‌ها دانست.

بحث و بررسی

یزدان‌سالاری در ادب فارسی

باور به یزدان‌سالاری از جمله رفتارهایی است که ریشه در فرهنگ و اعتقادات فلسفی - عرفانی گذشته ایرانیان حتی ایران باستان دارد و این موضوع بخاطر تعامل ادبیات و اجتماع، به شعر و ادب فارسی هم راه یافته است (اکوان، ۱۳۹۷: ۹). در اساطیر ایران باستان، شاهان و قهرمانان نقشی اساسی و بنیادین را ایفا میکنند و اصولاً این شخصیتها در جایگاه خدایان و الهگان قرار دارند و لذا بسیار مورد توجه، احترام و ستایش قرار گرفته‌اند. «فرّ کیانی، که وجه شاهی فرّ است و به بخش متأخر گاه‌شمار افسانه‌ای زردشتی تعلق دارد، هر بار نصیب ناموران و پادشاهان و پارسیان گردیده و آنان از پرتو آن، رستگار و کامروا شده‌اند». در آیین میتراپی، سیارات خداوندانی توانا معرفی شده‌اند که در سرنوشت انسانها دخیل بوده‌اند. باورداشت تأثیر ستارگان بر زندگی بشر مسئله‌ای بود که با نجوم باستان آغاز

شد و در قرون میانه به طالع‌بینی منجر گردید. «تردیدی نیست که میترا در درجه نخست، خدای آسمان شب است که به زیور ستارگان آراسته است» (رضی، ۱۳۸۵: ۶۴). ایرانیان از دیرباز جزو مردمانی بودند که به آسمان، زیباییها و شگفتیهای آن توجه و دقت ویژه داشته‌اند که سهم شاعران در این میان کم نیست. روشن‌ان فلکی دستمایه تصویرسازی شاعران کهن و بزرگی چون خاقانی، انوری، نظامی، خواجه کرمانی، منوچهری و دیگران بوده‌اند:

هین مشو نومید، نور از آسمان حق چو خواهد، میرسد در یک زمان

صد اثر در کانه‌ها، از اختران میرساند قدرتش در هر زمان
(مثنوی مولوی: بیت ۳۳/۴)

فردوسی هم به باورها و عقاید مردم و تأثیر ستارگان در زندگی و سرنوشت انسانها اشاره کرده است:

ز بهرام و زهره‌ست ما را گزند نشاید گذشتن ز چرخ بلند
(شاهنامه، ج ۷: ص ۲۸۹)

در اندیشه یزدانسالاری که بیشتر ریشه در ایران باستان دارد، این مفهوم نهفته است که اصولاً پادشاهان خود را نماینده و سایه خدا بر روی زمین و درحقیقت دارای حق حاکمیت بر مردم میدانستند. «گویند جمشید موجودی جاویدان است و گرچه در شمار خدایان نیست، ولی با آنها برابری و همسری دارد و در روشنایی مطلق آسمانی زندگی میکند و به آدمیان زندگی دراز میبخشد». این نظریه بیش از هر چیز، به پادشاهی پادشاهان بر روی زمین مشروعیت میبخشید. در تواریخ شرقی، خدایان بر قیاس بشری تصور شده‌اند که افعال شاهان و بزرگان را هدایت میکنند؛ همانگونه که اینان، افعال زبردستان بشرشان را هدایت میکنند. نظام سلسله‌مراتبی دولت با نوعی نتیجه‌گیری به بالا کشیده میشود. به جای سلسله‌مراتب رعیت، مقام دون‌پایه، مقام عالی‌رتبه، و شاه، با سلسله‌مراتب رعیت، شاه و خدا روبرو هستیم و خدا رئیس واقعی جامعه و شاه خدمتگزار او تصور میشود؛ یا شاه و خدا به نوعی هم‌هویتند. من پیشنهاد میکنم تاریخی از این دست را تاریخ یزدان‌سالار بنامیم. از این منظر خدا، پیامبر و شاه از جهت سلسله‌مراتب در یک راستا قرار میگیرند و قدرت آنها در طول هم قرار میگیرد و گاه هر سه یکی شده و یک مقام واحد را تشکیل میدادند. بر این اساس شاه دارای فره از سرشت قدسی، سرشت اخلاقی، سرشت سیاسی و سرشت جنگجویی برخوردار بود (احمدوند و دیگران، ۱۳۹۵: ۶). فردوسی در شاهنامه بهره‌مندی از فره را خلعتی الهی میداند:

تهمتن چنین گفت کین زور و فره یکی خلعتی باشد از دادگر
(شاهنامه: ۱۱۶/۳)

براساس این دیدگاه، پادشاهان درواقع مقام پیامبری داشته‌اند و لذا با مردم عادی فرق میکردند و میتوان گفت از قوای باطنی و فراتر از حد معمول برخوردار بوده‌اند؛ بطوریکه پادشاهان اساطیری ایران باستان را دارای مقام نبوت میدانستند و حالات روحی آنان را میستودند. اینکه فره نمادی از اندیشه حکومتی خدامحور و دینمدار است، بر بنیاد چنین تفکری پادشاه مشروعیت خود را از خداوند یا خدایان میگیرد و نشانه این مشروعیت برخورداری او از فره ایزدی است. چون نشانه بهره‌مندی پادشاه از فره چیزی جز تثبیت حاکمیت و پیروزی و کامروایی نیست و ادعای برخورداری او از فره ایزدی، معمولاً پس از جلوس پادشاه بر تخت سلطنت و قلع‌وقمع رقبا به اثبات میرسد، لذا پادشاه شدن و پادشاه ماندن به معنای داشتن فره ایزدی است و این یعنی تقدیس حاکمیت و الهی بودن تنفیذ

قدر. در ایران باستان، درواقع محور اندیشه سیاسی، پادشاه بود. براساس این اعتقاد و باور بود که شاه در برترین و بالاترین جایگاه قرار داشت و از این حق برخوردار بود و در این جایگاه هیچ رقیبی برای وی متصور نبود و حتی کلمه خدا را برای شاه به کار میبردند. در نزد ایرانیان قدیم (پیش از اسلام) و در دوره ساسانی، کلمه «خدا» را به معنای مالک و صاحب مطلقاً برای پادشاه استفاده میکردند و درحقیقت خداوند همان شاه بود. شرایط اجتماعی، اقلیمی و تنوع قومیتها، همراه با نژادها و زبانهای گوناگون در ایران، چنین اقتضا مینمود که تثبیت حاکمیت و پادشاهی نیاز به مشروعیت الهی برای تداوم و ادامه داشت. بسبب وضع اقلیمی خاص ایران که از نواحی آبادی از هم جدا، تشکیل یافته، وجود یک قدرت ارتباط‌دهنده ملی همیشه در نظر ایرانیان بارز تلقی شده است و همین امر خود سبب عمده علاقه ملت به حفظ قدرت مطلقه مرکزی در طول تاریخ قرار گرفته است. تقدس و ارزش معنوی شاهنشاهی از همین نیاز اقلیمی و وجوب اجتماعی سرچشمه گرفت و بتدریج تکامل یافت و بصورت یک اصل دینی در میان ایرانیان قدیم شایع شد؛ به نحوی که سلطنت مقامی مقدس و فوق مقامات دنیوی و مادی بود. سلطنت در ایران باستان موهبتی الهی شمرده میشد و تا اهورامزدا از آن شاه راضی بود، این موهبت برقرار میماند؛ لذا شاهنشاه در ایران مظهر قدرت و اراده ملت به شمار میرفت و بر روی زمین پس از خدای بزرگ تنها عظمتی بود که از طرف مردم شایسته ستایش شمرده میشد. از این رو شاهنشاه، نماینده خدا و سایه او در زمین منظور میگشت و فاعل مایشاء و حاکم مطلق و مالک‌الرقاب مردم بود. این موضوع باعث شده است که این پادشاهان به صفتهای تقدس، زهد و پرهیزگاری، عبادت و عدالتخواهی متصف شوند و تقریباً تمامی چهره‌های پادشاهان اساطیری این ویژگی را داشته‌اند (کریمی بیرانوند، ۱۳۹۸: صص ۱۱۹-۱۲۱).

کسانی میتوانستند به مقام شاهی دست یابند و خود را نماینده خدا در روی زمین بدانند که «فر» و «فره» ایزدی شامل آنها بشود. «اصولاً «فر»، «فره»، «خره» و «خورنه» فارسی که معادل فره «Farnah» پهلوی است و در زبان اوستایی به شکل «فره کیانی» «Xvardno Kavaenem» به کار رفته است، طبق مندرجات زامیادیش، تعریف آن به این صورت است که: فر، فروغ ایزدی است و آنگاه که بر دل هر کسی بتابد، برتر از هر کسی دیگر خواهد شد. از پرتو این فروغ است که شخصی که به پادشاهی رسد، شایسته تاج و تخت گردد، آسایش گستر و دادگر شود و همواره کامیاب و پیروزمند باشد و نیز از نیروی این نور است که کسی در کمالات نفسانی و روحانی کامل گردد و از سوی خداوند به پیامبری برگزیده شود. مؤلف غرر و سیرالملوک گوید: و کان یشبه (طهمورث) به کیومرث فی حسن الصورة و شعاع السعادة الالهیه الذی یقال له بالفارسیه فر ایزدیو». بر این اساس در اندیشه ایرانی و در ایران‌شهر، دو واژه شهربور و فر، میتوانست بعنوان تجلیگاه مشروعیت سلطان مطرح شود. «شهربور یکی از امشاسپندان است و در عالم روحانی نماینده سلطنت ایزدی و فر و اقتدار خداوند و شهریاری مطلقه اهورامزدا است». همچنین مقوله فره ایزدی نخست در متون زرتشتی مطرح گردید. در ادب فارسی و شاهنامه بکرات از فر پادشاهان سخن رفته است. فر رابطه جهان انسان و جهان خدایان را مینمایاند و آن ثروتی است که گاه بصورت نور از چهره پادشاهان ساطع میشود. «جامه‌ای از برق ربوبیت که شهریار را در مجد و شکوه میپیچد و رؤیاها و الهاماتش را به کمال میرساند» (کرین، ۱۳۸۴: ۲۴). از طرفی دیگر، آن که مؤید به تأیید ازلی است، خواه پادشاه و خواه پارسا و خواه نیرومند و هنرمند، دارای فر ایزدی است. چون فر پرتو خدایی است ناگزیر باید آن را فقط از شهریاری شمرد که یزدان پرست و پرهیزگار و دادگر و مهربان باشد. به همین جهت در اوستا ستمکارانی مانند ضحاک و افراسیاب دارای فر خوانده نشدند. چنانچه جمشید تا زمانی کامکار بود که زبان به دروغ نیالوده بود یا بنابر مندرجات شاهنامه خودستایی نکرده بود. همین که دروغ به زبان راند، فر از او بگسست و گرفتار شد و از بین

رفت، زیرا فرّ بصورت مرغی (وارغن) از او جدا شد (اوشیدری، ۱۳۸۶: ۳۶۹). به همین خاطر در مورد کیومرث در شاهنامه میخوانیم:

همی تافت زو فرّ شاهنشهی چو ماه دوهفته ز سرو سهی
(شاهنامه: ۱/ ۲۹)

پادشاهان اساطیری همگی از فرّ ایزدی برخوردار بوده‌اند. «براساس فرمان اهورمزدا، این نوع فرّ، که در شاهنامه با عنوان فرّ ایزدی مشهود است، سبب تابش نور ایزدی از چهره پادشاهان میشود و نشان میدهد حکومتشان مورد رضایت خداست و به آنان مشروعیت میبخشد و پادشاه به کمک این فرّ، کشور را آبادتر میکند» (بهرامی و اسلامی، ۱۳۹۶: ۵۷). ابن بلخی در مورد هوشنگ آورده است: «قدرت یافتن او مرهون خواست اهورامزدا، امشاسپندان و ایزدان است و او هم بر جهان مادی و هم بر جهان مینوی، هم بر انسانها و هم بر پریان و دیوان و جادوان فرمانروایی دارد. در بسیاری از متون نیز او را پیامبر دانسته‌اند که حق تعالی او را به اهل آن زمان فرستاده بود و به مردم خداپرستی آموخت» (فارسنامه: ص ۹۳). معمولاً این فرّ در منابع حماسی و اساطیر در نقشمایه‌های پرندگان، نور، هاله نور، تاج، تخت و... برای شاهان و کسانی که از آن برخوردار میشدند نمود می‌یافت (ماهوان و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۲۲). در بیت زیر از شاهنامه این مورد بخوبی نشان داده شده است:

تو فرّ همایی و زیبایی گاه تو تاج کیانی و پشت سپاه
(شاهنامه: ۳/ ۱۸۵)

بر همین اساس در اوستا «فرّ» بصورت مرغ «وارغن» ظاهر شده است. «فرّ کیانی یا نیرو و فروغ شهریاری بصورت مرغ وارغن از شهریار به شهریار دیگر منتقل میشود. در زامیادیشْت آمده که فرّ به پیکر مرغی از جمشید جدا گردید. این مرغ وارغن نامیده شده است» (اوشیدری، ۱۳۸۶: ۴۶۱). برخورداری پادشاهان اساطیری از فرّ ایزدی است که آنها را نسبت به مردم عادی، برتر و شایسته‌تر نشان میدهد که توانسته‌اند بعنوان نماینده و سایه خدا در روی زمین برگزیده شوند. بنابر آنچه در شاهنامه آمده، جمشید از جمله پادشاهان شکوهمند پیشدادی است که در پرتو فرّ کیانی از قدرتی ایزدی برخوردار بوده است:

کمر بسته با فرّ شاهنشهی جهان سر به سر گشت او را رهی
زمانه برآسود از داوری به فرمان او مرغ و و دیو و پری
(شاهنامه: ۱/ ۳۹)

اصولاً افراسیاب در شاهنامه چهره مثبتی ندارد. او از یک طرف در زمره دشمنان ایرانیان است و از طرف دیگر عامل اهریمن معرفی شده است، ولی با این حال مدعی فرّ ایزدی است:

مرا دانش ایزدی است و فرّ همان چون سروشم یکی هست پر
به فرمان یزدان به هنگام خواب شوم چون ستاره بر آفتاب
(همان: ۵/ ۲۵۴)

با گذر از ایران باستان و آغاز دوره اسلامی، باز هم این اندیشه نمود مییابد، ولی این بار با مفهومی جدید انعکاس مییابد که میتوان ردپای اندیشه‌های زروانی را در آنها دید. در این دوره هم قدرت مطلق همان خداست که آسمانها و زمین را آفریده است و همه چیز در ید قدرت اوست (آل عمران ۲۶). اما این همه ماجرا نیست. اگرچه قرآن به قادر مطلق یعنی خداوند اشاره میکند، ولی به هیچوجه اختیار انسان را از وی سلب نمیکند؛ چنانکه در قرآن آمده است: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» خداوند حال هیچ قومی را دگرگون نخواهد کرد تا زمانی که

خود آن قوم حالشان را تغییر دهند» (رعد ۱۱). اما در این میان برخی این موضوع را بطور کلی منکر میشوند، ولی این موضوع بطور گسترده نویسندگان و شاعران فارسی را تحت‌تأثیر قرار داده است و بطور واضح میتوان آن را در ادبیات شاهد بود.

موضوع یزدان‌سالاری که در اندیشه ایرانیان از زمان باستان تاکنون رواج داشته است، از آنجا که ادبیات و اجتماع در تعامل هستند، به حوزه ادبی هم راه یافته است و شاعران و نویسندگان هم از آن در مضمون و محتوای آثارشان بهره برده‌اند. چنانکه میدانیم ایرانیان قدیم در دوره ساسانی زردشتی بودند و از خداوندگار عالم تعبیر به هرمزد میکردند: «واژه‌ای که اشوزرتشت در اوستا (گاتها) برای خدای یگانه به کار برده اهوره مزده است. در آغاز بیشتر نیایشها، این عبارت به چشم میخورد: «خَشَنَوَتَرَه اهورَه مَزدا» یعنی به خشنودی اهورامزدا. اهورامزدا در فارسی امروز به شکلهای هُرمزد، هُرمُزد، اورمُزد، هورمُزد، هرمز، اورمَز درآمده است. همچنین خدا، خداوند، یزدان به همین معنی در فرهنگهای فارسی آمده است. واژه هرمزد که امروز در نثر و نظم ما غالباً به معنی خدا است، پس از گذراندن چند هزار سال به این ترکیب درآمده است. نخست از ترکیب دو واژه آریایی با معانی مختلف بوسیله پیامبر «اشوزرتشت»، اسم خدای یگانه ایرانیان گردید و پس از چندیدن سده از زبان مخصوص گاتها و اوستا داخل زبان پارسی باستان یعنی زبان دوره هخامنشی شد. پس از آن به پهلوی انتقال یافت و از آنجا به فارسیدندان رسید» (اوشیدری، ۱۳۸۶: ۱۹) و کلمه «خدای» را (که به معنی مالک و صاحب است) مطلقاً برای پادشاهان به کار میبردند که در پارسی دری کلماتی مأخوذ از آن قبیل خداوند، و خدایگان به معنی شاه باقی است. اما در دوره اسلامی چون ایرانیان اسلام را پذیرفتند، دیگر جایز ندانستند که به جای کلمه جلاله «الله» اسلام، اصطلاح «هرمزد» (اهورامزدا) زردشتی را که به نظر ایشان منسوخ شده بود، بگذارند. از این جهت اصطلاح «خدای» (خوتای) را که در سابق به جای پادشاه به کار میرفت و از نظر تصور قدرت و عظمت و مالکیت، برای «الله» که فاعل مایشاء است به کار بردند و «شاه» را که نیز در پهلوی به همان معنی است، به جای آن استعمال نمودند. از این رو میبینیم که در دوره اسلامی «شاهنامه» درعوض «خداینامه» مصطلح شده است و «تاریخ شاهان ایرانی تحت عنوان خداینامه تدوین گشت. حاکمیت شاه نمونه زمینی حاکمیت مطلق خدا/ اهورامزدا در آسمان است. این واقعیت را که شش نفر از نجای کشور، شاه ایران را در اداره امور یاری میدادند، قرینه‌ای معرفی میکرد. اوضاع و احوال، طبق نظمی که ملهم از طرح آسمانی و الهی بود، اداره میشود» (بویس، ۱۳۹۳: ۱۴۲). در ایران باستان شاه هسته قدرت مطلق و دارای سلطنت اهورایی بوده و بر همین اساس، آیین رفتار مردم با شاه، دقیقاً آیین حضور در برابر خداوند بوده است و تخطی از آن و عدم اجرای این آیین در زمانی که به حضور شاه میرسیدند عملاً گناه محسوب شده و جرمی در پی داشته است؛ به همین دلیل «در آمدن شاه همه باید به نیایش به خاک افتند، چون شاه به معنای حقیقی یزدانی است» (اومستد، ۱۳۸۴: ۳۸۵). در این روزگار شاه، خدای روی زمین تلقی میشده است. در این زمان نه فقط مشیت و خواست خدای آسمانها، بلکه قدرت خود خدا در وجود شاه روی زمین جریان داشت. «در الگوی هخامنشی، در بالای طبقات اجتماعی پادشاه قرار داشت که بنای قدرتش بر یک احساس استوار بود و آن وفاداری مطلق رعایا به فرمانروای حاکم که مظهر خدا و به اندازه موجود خدایی مورد پرستش و احترام بود و رعایا بدون استثنا از بالاترین مقامات تا سرداران همگی جزو غلامان شاه بودند» (شاندور، ۱۳۹۱: ۴۱۰). درحقیقت در ایران باستان نوعی شاه - خدایی حاکم بوده است که مردم اساساً شاه را که یک بنده و مخلوق بوده است، خدای برمیشمردند و همچون خدایان آنها را پرستش کرده و در مقابلش کرنش کرده به خاک افتاده و سجده میکردند و نافرمانی و عصیان در مقابل او را روا نمیداشتند. این فرّ که گاه در قالب فرّ کیانی نمود مییابد درواقع خاصّ پادشاهان

است که همان نماینده خدا در زمین محسوب میشوند. «فرّه کیانی موجد هیبت و سطوت شهریار است، به شهریاران بسبب تفکر و حکمت و راستگویی میپیوندد و سبب سروری آنان میگردد» (معصومی و عبدالملکی، ۱۳۹۳: ۲۵۳).

در صورت تو سیرت ملائک در غره تو فره کیانی
(دیوان قانی: ۱۶۳)

در باورداشت ایرانیان باستان، فرّ بعنوان فروغ ایزدی، باوری استوار و محکم بود و اگرچه بیشتر جنبه ملی داشت، اما به اندازه یک باور دینی قابل توجه بود.

بنالید ای دوستان و بگریید بر آن طلعت خوب و فرّ کیانی
(دیوان کمال‌الدین: ۶۲۵)

این موهبت الهی که به اعتقاد ایرانیان باستان به افراد خاصی در قالب پادشاهان داده میشد، در شاهنامه بسیار نمود یافته و جالب است که فرّ کیانی که شخص را بر مسند پادشاهی مینشانند و به او برتری و جایگاه ظل‌اللهی میداد، همیشگی نبود و اگر پادشاه دچار لغزش و خطا میشد، این امتیاز از او سلب میشد. جمشید با آن عظمت و شکوه که در پیشدادیان داشت، بسبب پیوستن به دیو دروغ و ناسپاسی یزدان، فره پادشاهی خود را از دست داد: به جمشید بر تیره‌گون گشت روز همی کاست آن فرّ گیتی‌فروز (شاهنامه: ۴۳/۱)

لذا کسانی که این فرّ را نداشتند از پادشاهی محروم بودند. «توس و گسته‌م، پسران نوذر، بسبب نداشتن خورنه، از پادشاهی محروم شدند. شاه بی‌بهره از فرّ یا کشته میشد مانند داریوش و یزدگرد سوم، یا مانند یزدگرد اول از سلطنت طرد میگشت. همچنانکه «در سرزمین ایران باستان، آناهیتا، ایزدانویی نامدار و یکی از مادرخدایانی است که با صفت «اردوی سوره» به معنای «رود نیرومند پاک» که در آغاز نام رودی اساطیری بوده، شخصیتی خداگونه پیدا کرد» (کاظم‌زاده، ۱۳۹۲: ۵۶).

کسانی که مقام پادشاهی مییافتند و بر مسند شاهی تکیه میزدند به‌نوعی تافته جدابافته محسوب میشدند و ارتباط آنها با مردم عادی محدود میشد. این تفکر از آنجا نشئت می‌گرفت که شاه باور داشت نماینده و برگزیده خدا در روی زمین است و همین پنداشت باعث میشد خود را برتر و شایسته تصور کند تا جایی که شاه‌پرستی در باورداشت ایرانیان باستان امری عادی و ساری بود و ناسپاسی از امر شاه را گناهی بزرگ برمیشمردند و گاه مجازات آن را مرگ میدانستند. این موضوع تنها در مقابل مقامی چون خدا یا نماینده خدا میتوانست مصداق داشته باشد. «در ایران همه اقوام مطیع، تحت مراقبت و زور نگهبانان شاهی، برای پادشاه باج و خراج می‌آوردند و پادشاه مرکز حیات است. یونانیها خدایان را میپرستند و ایرانیها یک فرد بشری که مظهر خداست» (گیرشمن، ۱۳۸۸: ۴۲۲). این باور چنان در اندیشه پادشاهان ایران باستان نقش بسته بود که نه تنها خود را در ردیف و همسان خدا در زمین تصور میکردند، بلکه گاه توهم خودبرتربینی آنها را و امیدداشت که حتی مقام و قدرت خود را برتر از خدا میدانستند. داریوش در سنگ‌نبشته بیستون میگوید: «چون اهورامزدا کار زمین را پریشان و آشفته یافت، آن را به من سپرد و آن را بیاراستم و به نظم آوردم» (مشکور، ۱۳۷۸: ۶۱).

بررسی یزدانسالاری در نصیحة‌الملوک غزالی

غزالی از جمله اندیشمندانی است که اندیشه‌های سیاسی وی در نصیحة‌الملوک بیش از هر چیز، متأثر از تجربه‌های

تاریخی و نتایج آن در جامعه گذشته است. وی فیلسوفی است که بدون استفاده از هر گونه بحث استدلالی و فلسفی و صرفاً بمنظور راهنمایی امیران و پادشاهان، اندرزهایی پندآمیز تنها با نقل و پردازش از اقوال مشهور در بین مردم روزگار خویش ارائه کرده است. «بحث در نابسامانیهای زمانه اساسیترین مبنای سیاست‌نامه‌نویسی است. همه سیاست‌نامه‌های پراهمیت با نقادی زمانه آغاز میشود و درحقیقت تأکید بر نابسامانیهای زمانه را به‌نوعی میتوان بعنوان وجه سلبی بازپرداخت اندیشه سیاسی ایرانشهری در دوره اسلامی به شمار آورد» (طباطبایی، ۱۳۷۷: ۵۲). وی در نگارش آثار خود هدفی جز بهبود و اصلاح جامعه و رساندن وضع موجود به وضع مطلوب نداشته است. جامعه هدف در نظر وی کل جامعه است و هیچکس از نصایح وی بی‌نصیب نیست؛ اما در این میان سلطان در اندیشه وی از جایگاهی ویژه برخوردار است که شاید قابل قیاس با دیگر قشرهای جامعه نیست. «از آنجا که غزالی صوفی مسلکی ریاضتکش است و موعظه او به سلطان، ناظر به عقوبت الهی است نه ظفرمندی و کامیابی جهان، بدان که مثل اهل دنیا در لذتی که مییابند به ازای رسوایی و رنج که از دنیا در آخرت خواهند دید» (عموی و کلانتری، ۱۳۹۱: ۹۵).

غزالی در عهده‌ی پا به عرصه وجود گذاشت که حکومت اسلامی در رقابت با فاطمیان مصر و قیامهای پی‌درپی و تجزیه دجار ضعف سیاسی و کاهش اقتدار شده بود تا جایی که غزالی آن دوران را انحطاط و آخرالزمان قلمداد کرده است. از منظر و دیدگاه یزدان‌سالارانه، خداوند خالق است که «تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ؛ هر کس را بخواهی، عزت میدهی، و هر که را بخواهی خوار میکنی» (آل عمران / ۲۶). «تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ؛ به هر که بخواهی، حکومت میبخشی و از هر کس بخواهی حکومت را میگیری» (آل عمران / ۲۶). نویسندگان با استناد به این آیات، معتقدند خداوند مقام پادشاهی را به کسی که بخواهد میدهد و درحقیقت پادشاهان افراد برگزیده و خاص خدا هستند. از این منظر غزالی پادشاهان را هم‌مرتبه با پیامبران میداند و معتقد است این دو گروه بر دیگران برتری دارند. «پیغامبران را بفرستاد به بندگان خویش، تا ایشان را به وی راه نماید و پادشاهان را برگزید تا ایشان را از یکدیگر نگاه دارند و مصلحت زندگی ایشان در ایشان بست به حکمت خویش». از نظر غزالی مهمترین ویژگی‌ای که پادشاه باید داشته باشد، فره ایزدی است. وی بر این باور است که فره ایزدی امری اکتسابی نیست بلکه میبایست در نژاد پادشاه سرشته شده باشد. «از ارسطاطالیس پرسیدند که از بزرگان کدام سزاوارتر است که او را مَلِک خوانند بجز از ایزد تبارک و تعالی؟ گفت: آن که اندرو این همه خصلتها یابی هرچند عاریتی است: نخست علم، داد دادن و بردباری، رحیمی و کریمی و آمرزگاری و آنچه بدین ماند، زیرا که بزرگانند به فره ایزدی و روشنایی جان و پاکی تن و فزونی خرد و دانش و بزرگی اصل خویش و به دولت» (نصیحة‌الملوک: ۶۵). سیر تحول و تطور واژه فره نشان میدهد که این واژه کم‌کم در ترکیب «فرّ همای» و بتدریج «همای ساعات» و «همای» نمود یافته است. لذا هر کجا که از لفظ «فرّ همای» استفاده کرده‌اند، درواقع همان معنای اسطوره‌ای «فرّ» را در بر داشته است. به نظر میرسد واژه وارغن که در اوستا از آن سخن رفته است، همان عقاب یا هما است. «همای لفظاً یعنی فرخنده و خجسته و به همین معنی بسیار در اوستا به کار رفته است. در پهلوی "Hamak" اصلاً این کلمه صفت عقاب است».

موضوع یزدان‌سالاری در نثر فارسی بیش از هر چیز در اندرزننامه‌ها نمود یافته است. این آثار که بیشتر در قالب اخلاقیات نگارش یافته‌اند، در خطاب به پادشاهان و برای تعلیم آیین کشورداری نوشته شده‌اند که فضا را برای بیان اندیشه‌های یزدان‌سالاری که ریشه در تفکرات باستانی داشت، آماده میکرد. با گذر از ایران باستان و آغاز دوره اسلامی، این شاه - خدایی تا حد زیادی تعدیل یافته و کم‌کم شاه از مسند خدایی پایین آمده و از تقدس آن کاسته

شده و در قالب انسانی ظاهر میشود که برگزیده خاص خداست و پیامبر الهی محسوب میشود که اطاعت از او در حکم اطاعت از خداست و این مقام و رتبه شامل هر کسی نمیشود، بلکه به افراد برگزیده‌ای تعلق میگیرد. کم‌کم با گذر زمان و ترویج دین اسلام و اعتقاد به خدای واحد که خالق جهان هستی محسوب میشد و از آنجا که شاه یک مخلوق بیش نبود و طبیعتاً مرگ و زوال او را هم در بر میگرفت، شاه در نقش ظل الله یعنی سایه خداوند عالم در زمین یا همان خلیفه‌الله نمود یافت. «از آنجا که در این زمان قائل شدن فره ایزدی برای شاهان نزد ایرانیان رنگ باخته و به جای آن مفهوم ظل‌اللهی اهمیت فراوانتری یافته بود، ملاحظه میشود که مقوله فره ایزدی به سه شکل آفتاب خسروانی، سجایای اخلاقی و ظل‌اللهی مطرح شده است» (ظهیری ناو و همکاران، ۱۳۸۹: ۸۳). این موضوع بیش از هر چیز در اندیشه سیاست‌نامه‌نویسان و اندرزنامه‌ها نمود یافت. در این اندیشه که متعادل‌شده شاه-خدایی ایران باستان است، پادشاه شخص برگزیده خداست که عصیان و نافرمانی در برابر او همانند مخالفت در برابر خدا و پیامبر به حساب می‌آید. چراکه پادشاه خلیفه و جانشین خدا در روی زمین به حساب می‌آمد. بر همین اساس نویسندگان و شاعران، امر حکومت شاهان را درواقع رویکردی ایزدی و موردتأیید الهی قلمداد میکنند که میتوان مفهوم خلیفه‌الله را از آن استناد کرد. «انبیا و رسولان الهی و ائمه عصمت و طهارت همگی انسانهای کاملی هستند که از مقام خلافت‌اللهی برخوردارند. هرکس بتواند خود را به مقام اینان نزدیک کند، به بالاترین مقام خلافت‌اللهی نزدیکتر خواهد شد. این آبرآدمیان همچنان آبرخلیفه‌اند و هرکس بیشتر مجاهده با نفس کند و بیت خویش را برای معبود راستین پاک و مطهر کند، بیشتر به مقام خلافت‌اللهی نزدیک میشود، ولی نباید از این غافل بود که مصداق آتم و اکمل این مقام، امامان، انبیا و رسولان الهیند که خلافت‌اللهی به یمن وجود آنان و افاضه و تقدیر الهی ابلغ و اظهر یافته است و تا نهایت تاریخ برچسب خلافت‌اللهی در معنای اظهر و اتم آن بر پیشانی این بزرگمردان است. بر همین اساس ظهیری نیشابوری در *سلجوقنامه*، پادشاهان را در ردیف فرشتگان و پیامبران قرار میدهد: «بباید دانست که برگزیدگان خلائق ملائکه مقرب و انبیا و امام دین و پادشاهان عادلند». بیهقی درباره حکومت امیر ابوالاحمد که به قول خودش - شاخی بود از اصل دولت امیر ماضی - مینویسد: «و چون در ازل رفته بود که مدتی بر سر ملک غزنین و خراسان و هندوستان نشیند که جایگاه امیران پدر و جدش بود.» (تاریخ بیهقی: ص ۴).

آنگاه که اندیشه یزدانسالارانه را در بوتۀ نقد قرار میدهیم و سیر تطور و دگردیسی آن را از باستان تا بعد از ظهور اسلام بررسی میکنیم، متوجه میشویم آن قدرت شاه-خدایی که در قبل از اسلام، شاهان از آن برخوردار بودند و بر اریکه قدرت و مسند، حکم میراندند، کم‌کم به ظل‌اللهی تبدیل شد. براساس همین اندیشه، در متون نثر فارسی بویژه اندرزنامه‌ها، در موارد بسیار میتوان مفهوم یزدان‌سالاری را در قالب تعدیل‌شده آن شاهد بود که همه متأثر از ادیان قبل از اسلام است. نجم‌رازی در *مرصادالعباد* تحت تأثیر اندیشه‌های قبل از اسلام، مقام پادشاهی را ظل‌الله میداند و معتقد است «چون پادشاه به فرمان حق قیام نماید و از متابعت هوا اجتناب کند و رعایا را در پناه دولت و حصن حراست و کنف سیاست سلطنت خویش آورد و داد بندگی در پادشاهی بدهد، شایستگی خلافت حق گیرد» (مرصادالعباد: ص ۴۳۰).

این موضع را غزالی نیز در *نصيحة الملوك* آورده است: «پس هرکه را خدای تعالی دین داده است، باید پادشاهان را دوست دارد و مطیع باشد و بداند که این پادشاهی را خدا میدهد و به آن کس دهد که او خواهد» (نصيحة الملوك: ص ۸۲). درحقیقت مقام پادشاهی همان عطیة الهی است که خداوند به افراد خاصی بخشیده است. اندیشه یزدان-سالاری در سیر تاریخی خود گاه در نقش لقب و در وصف خلفا به کار میرفت. صاحب‌نظران معتقدند این موضوع

بیش از هر چیز ناظر بر خاستگاه الهی قدرت پادشاه است که اینگونه نمود یافته است. مهرداد بهار در اینباره معتقد است «در آغاز شاهان تکرارکننده اعمال خدایان بر زمین بوده و سپس با آنان شخصیتی مشترک پیدا کرده‌اند و در مرحله بعد، تجسم خدایان بر زمین شده‌اند و افسانه نژاد خدایی داشتن ایشان بدینگونه پدید آمده است» (بهار، ۱۴۰۰: ۲۲۷). البته استفاده از آن بعنوان لقب منوط به شرایطی خاص از جمله اقتدار و عدالت بود که کم‌کم این شرایط هم حذف شد و هر پادشاهی اعم از عادل و ظالم نیز به این عنوان ملقب میشد. «اندیشه ظل‌الهی محصول و برآیند روابط قدرت و سیاست در دوره میانه است که بعلت هرج و مرج و نبود امنیت در جامعه اسلامی شکل گرفته است و با افزایش این مشکل در دوره‌های بعد، نیاز به مالکیت سلطان به مطلقیت و اطاعت محض منجر میشود. دلایل ترویج و اشاعه چنین رویکردی، هراس از مدعیان قدرت و گسیختن تمرکز و ممانعت از قدرتهای دیگر همعرض سلطان است. به نظر میرسد شاه آرمانی که در ایران باستان از آن سخن رفته است، همین پادشاهانی هستند که ملقب به ظل‌الله شده باشند. دارا بودن سرشت ایزدی، تقدس، فره و قرار داشتن در فوق طبقات، از جمله ویژگیهای یک شاه آرمانی است. صفا در این مورد مینویسد: «گویند جمشید موجودی جاویدان است و گرچه در شمار خدایان نیست، ولی با آنها برابری و همسری دارد و در روشنی مطلق آسمانی زندگی میکند و آدمیان را زندگی دراز میبخشد. اعتقاد به اینکه پادشاه از جنسی فراتر از انسان است که این شایستگی یعنی جلوه‌ای از یزدانسالاری را داراست که میتواند بر دیگران فرمانروایی کند و سایه خداوند باشد درحقیقت همان اندیشه فره ایزدی است. «فره ایزدی، یکی از ارکان مهم آیین پادشاهی ایرانی است و لازمه قدرت و فرمانروایی و نمایانگر تأیید الهی است و مؤید مشروعیت حکومت» (سودآور، ۱۳۸۴: ۱۵).

با بررسی و تحقیق در دین زرتشت میتوان دریافت که انسان از دیدگاه این دین از مقامی بالا برخوردار است و به تبع این اندیشه و اعتقاد، پادشاه دارای مقامی والاتر و ارزشمندتر است. البته به نظر میرسد در گفتار شاعران و نویسندگان درمورد یزدانسالاری تا حدی تناقض وجود دارد. آنها گاه آن را تأیید کرده و گاه آن را رد میکنند، اما باید توجه داشت که در ادبیات فارسی بیش از هر چیز گرایش به آن مدنظر شاعران و نویسندگان بوده است. از منظر سیاستنامه‌نویسان قدرت خدا در طول قدرت شاهان قرار دارد، به همین علت هرگونه مخالفت با دستورهایی شاه در روی زمین در حکم مخالفت با امر خداوند تلقی میشود و بر اساس این باور که از ایران باستان نشئت میگیرد، گاهی شاه مقام پیامبری هم دارد و گاه به مقام خدایی ارتقا مییابد. لذا شاهد هستیم در تاریخ بیهقی شاهان از حکومتی خدایی برخوردار میباشند. چنانکه درمورد پادشاهی امیر ابواحمد سلطان محمدبن محمود، برادر کهنتر سلطان مسعود مینویسد: «اگر کسی از خدمتکاران خاندان و جز ایشان در وی سخنی ناهموار گوید، چه هرچه گویند، به اصل بزرگ بازگردد و چون در ازل رفته بود که مدتی بر سر ملک غزنین و خراسان و هندوستان نشیند که جایگاه امیران پدر و جدش بود ناچار ببايد نشست» (تاریخ بیهقی: ۴/۱).

این نوع نگرش به پادشاه و جایگاه پادشاهی نشان میدهد که بیهقی با توجه به آیین زروانی و یزدان‌سالاری، علاوه بر آنکه شاه را برگزیده خدا میداند، نوعی جبر را نیز در این امر دخیل برمیشمارد و بیان میدارد که بناچار ببايد بر جایگاه پادشاه بنشست. «خداوند در دیدگاه یزدانسالارانه، خدایی قهار و جبار است و فعال مایشاء و هر طور که بخواهد بی‌دلیل و بی‌بهبانه و بی‌چون و چرا عمل میکند. سلاطین هم با تأیید و خواست خداوند جبار بر اریکه سلطنت تکیه زده‌اند. بنابراین هر اعتراضی و مخالفتی با حکم سلطان بمنزله ایستادن در برابر حکم خداوند محسوب میشود» (صادقی، ۱۳۹۴: ۱۰۹). لذا بیهقی رویکردی ایزدی و خداسالارانه به حکومت شاهان دارد و در خیلی مواقع به این امر اشاره کرده است: «تا ایزد عزّ ذکره چون خواست که دولت بدین بزرگی پیدا شود بر روی

زمین، امیر عادل سبکتگین را از درجه کفر به درجه ایمان رسانید» (همان: ۱۵۱-۱۵۲). این موضوع که در عهد باستان رواج داشت کم‌کم به آثار دوره‌های بعد هم وارد شد؛ در این میان یکی از علل آن را میتوان ایرانی‌دانش دانست. بسیاری از دیوانسالاران و نویسندگان ایرانی، خواه آنان که در دربار اعراب حضور داشتند و خواه آنان که در دربارهای ترکان به فعالیت مشغول بودند، با آنکه در دوره شعوبیه رشد کرده و بالیده بودند و برتری‌جویی اعراب را حس کرده بودند، در پاسداری از فرهنگ ایران و انتقال آن به دوره‌های بعد سعی و تلاش کردند و موضوع یزدانسالاری نیز از مواردی بود که توسط همین گروه‌ها به دوره‌های بعد منتقل شد. بر همین اساس بیهقی در تاریخ ارزشمند خود به مقام الهی پادشاهان اشاره میکند و مینویسد: «پس نباید دانست که برکشیدن تقدیر ایزد عزذکره پیراهن ملک از گروهی و پوشانیدن در گروه دیگر اندرون حکمتی است ایزدی و مصلحتی عام مر خلق روی زمین را که درک مردمان از دریافتن آن عاجز است، و کس را نرسد که اندیشه کند که این چراست...» خردمندان اگر اندیشه را بر این کار پوشیده گمارند و استنباط و استخراج کنند تا بر این دلیلی روشن یابند، ایشان را مقرر گردد که آفریدگار جلّ جلاله عالم اسرار است که کارهای نابوده را بداند و در علم غیب برفته است» (تاریخ بیهقی: صص ۱۱۴-۱۱۲). بنابراین میتوان استنباط نمود که این اندیشه و تفکر به دوره‌های بعد بخصوص دوره بعد از اسلام و چهار قرن اولیه که به ایران باستان نزدیک است و حتی قرنهای بعد توسط نویسندگان منتقل شده است و در آثار تاریخی این دوره میتوان ردپای آن را یافت. «در کانون اندیشه سیاسی ایران باستان، فره ایزدی قرار دارد که برخورداری از آن موجب برتری بر همگنان و سروری بر آنان خواهد شد. بوسیله همین فره است که پادشاهان به پادشاهی میرسند و تا هنگامی که این نیرو با او یار باشد، او پادشاه است. خره یا خرو، یا همان فره، نیرویی است که از ایزد تعالی چون نوری در وجود پادشاهان متبلور میشود که بدان نور ریاست بر خلائق را یابند. یشت نوزدهم بطور کامل درباره این نور و ویژگیهای آن سروده شده است. پس از دوره اسلامی نیز در شاهکار حکیم طوس، پردازش کاملی از آن بنابر روایت منظوم فردوسی صورت پذیرفته است» (اعتمادمقدم، ۱۳۴۶: ۴).

این اندیشه در دولتهایی که بعد از اسلام نمود یافتند بخوبی قابل رؤیت است. منتجب‌الدین در اثر خود، عتبه/الکتبه، دولت سلجوقی را بواسطه وجود پادشاهانش، مورد تأیید الهی میداند: «و چون همواره همت ما بر تمهید اساس امور دینی و تبجیل و توقیر اکابر و ائمه دین مقصورست و نظام و مناظم کارهای ملک دنیا از نتایج ترتیب اعمال دینی دانیم، هر روز آثار الطاف ایزدی بر صفحات دولت ما ظاهرتر و لایحتر است و امداد و فضل او تبارک و تعالی متوالیتر و متوالیتر». جوینی در تأیید دولت چنگیزخان مینویسد: «و سر منشور توتی الملک من تشاء بر جبین دولت چنگیزخان و اولاد او مسطور و پیدا گشته است» (تاریخ جهانگشای جوینی: ص ۳۷). جوینی حتی پادشاهان مغول را براساس این اندیشه مورد تأیید الهی معرفی میکند و فره ایزدی را پایه‌های سلطنت آنان میداند و درمورد آنها معتقد به وحی الهی است: «بر متمیزان و بزرگان پوشیده نیست که ملوک برداشته و برگرفته یزدانند و ایشان را الهامهاست» (تاریخ جهانگشای جوینی: ۱۸۷).

از آنجا که غزالی مقام پادشاهی را مقامی رفیع و والا میداند، برای پادشاهان عمدتاً از القاب و صفات ارزشمند و مثبت و قابل تقدیر بهره میجوید. از طرف دیگر به نقش مثبت شخص شاه در این جهان اشاره میکند و پیوند دین و حکومت را امری لازم و حتمی میداند: «و بدان که کوشش آن پادشاه قدیم به آبادان داشتن این جهان بود؛ از بهر آنکه دانستند که هرچند آبادانی بیشتر، ولایت ایشان بیشتر و رعیت به انبوه‌تر و نیز دانستند که حکمای جهان درست میگویند که دین به شاهی و شاهی به سپاه و سپاه به خواسته و خواسته به آبادانی و آبادانی به عدل استوار است و به جور و ستم کردن همدانستان نبودندی» (نصیحه‌الملوک: ص ۱۰۰). بنابراین غزالی بخصوص درمورد

پادشاهی دوران اسلامی و بعد از اسلام به تلفیق دین و پادشاهی معتقد است و بر این باور است که خدای تعالی پادشاهان را در زمره افراد برگزیده خود چون پیامبران قرار داده است: «بدانکه از بنی‌آدم خدای تعالی دو گروه را برگزید و این دو گروه را بر دیگران فضل نهاد. یکی را پیغمبران را علیه‌السلام و دیگر ملوک را، اما پیغمبران را بفرستاد بر بندگان خویش تا ایشان را به رب راه نمایند و پادشاهان را بعث کرد تا ایشان را از یکدیگر نگاه دارند و مصلحت زندگانی ایشان به ایشان بست» (همان: ص ۳۹).

از این منظر میتوان استنباط نمود که کتاب نصیحة‌الملوک غزالی اساساً بر حول محور موهبت الهی عدالت و دانش که به پادشاه داده شده است می‌چرخد. به اعتقاد وی، سلطان سایه خدا و جزء کاملی از نظام الهی است که هر گونه شورش و عصیان علیه وی جایز نیست. غزالی می‌کوشد جایگاه پادشاه را در حوزه مسائل و مسئولیتهای اخلاقی بیامیزد و وی را بر مواردی همچون حکومت مبتنی بر عدالت و حقوق‌مداری تا جایی که به خداوند نزدیک شود، سوق دهد (لمبتون، ۱۳۸۰: ۱۴۶). غزالی در نصیحة‌الملوک به آثار دوره باستان هم نظر داشته و کوشیده بخشی از مفاهیم را از آن دوره بگیرد. «شهریار نصیحة‌الملوکها شخصیتی با خصوصیهایی متنوع است؛ بخشی از خصوصیهایی خود را از شاهان ایران قدیم، بدانسان که در شاهنامه‌های قرون اولیه توصیف شده‌اند، می‌گیرد و بخش دیگر را از سیمای اسلامی مدافع شریعت در معنای وسیع کلمه دین کسب میکند. غزالی با اینکه مقام پادشاهی را غیراکتسابی میداند و به نوعی قدرت پادشاهی در زمینه حکومت اسلامی معتقد است؛ ولی این نوع قدرت را اصولاً مشروط میداند. وی از سقراط نقل میکند که «هر پادشاهی که پادشاهی بر وی بخواهد ماندن، علامت پادشاهی وی آن است که دین و عدل اندر دل وی دوست بود» (نصیحة‌الملوک: ص ۸۱). وی در همان آغاز نصیحة‌الملوک جایگاه سلطان را با استناد به آیات قرآنی توجیه میکند ولی شرط حقانیت و مشروعیت این مقام را به اجرای عدالت توسط پادشاه منوط میکند. «روز قیامت هیچ سایه و هیچ پناه نمانده باشد الا سایه و پناهگاه حق تعالی و هفت کس در این سایه باشند یکی سلطان عادل، دوم ...» (همان: ۹). غزالی با اینکه معتقد است پادشاه برگزیده خاص خداست و به برکت عدالت وی است که رفاه و آبادانی در جهان وجود دارد، اقتدار پادشاه را بطور مستقیم به اقتدار خداوند پیوند میدهد و بر این باور است که سلطان نایب خداست، نه نایب پیامبر یا خلیفه بغداد و چنانکه شاهد هستیم حتی در بخش دوم نصیحة‌الملوک نشانی از نیابت نمییابیم و جایگاه پادشاه تا مرتبه پیامبری ارتقا مییابد و پادشاه هم‌ردیف پیامبر قرار می‌گیرد. نکته مهمی که نباید از تبیین آن غافل ماند این مسئله است که اصولاً غزالی در مقوله نصیحت پادشاهان از مسائل و اندرزهای اخلاقی استفاده میکند و با تأکید بر زودگذر بودن عمر آدمی، همواره شاهان را از عذابیهای آخرت برحذر میدارد. با این رویکرد، غزالی می‌کوشد تهدیدات خودکامگی و فراموشگری و حب دنیا و قدرت را از پادشاهان دور نماید (همان: ص ۲۱). به این ترتیب پیکره سیاست غزالی، نمایانگار تئوری وی در باب دین و دنیاست و آنچه در پروژه احیای علم دین جستجو میکند در سیاست وی نیز متجلی مییابد. غزالی عدالت و سعادت را در روند یک تکاپوی آرام در عرصه تربیت و اخلاق جستجو میکند. نهایتاً او می‌خواست با تحذیر حاکمان و بتبع آنها توده مردم از آلودگیها و تعلقات که همان تربیت اخلاقی و مراقبت نفس بود، دنیایی را طرح‌ریزی کند که هیچ جنبه آن از دایره زهد و شرع خارج نباشد که البته آگاه بود هدفی زودپای و آسان نیست. با وجود این تا آخرین نفس در این مسیرگام برداشت. در این راستا پایه و اساس منطق سیاسی غزالی را حتی در کتاب نصیحة‌الملوک باید در چهارچوب شرع جستجو کرد؛ زیرا او همواره از دیدگاه متشرع به قضایا نگریسته است. بر این اساس کتاب را بر مبنای عدالت بنیان نهاده است. هدف اصلی غزالی در این کتاب آن است که حاکم را در محدوده مسئولیت اخلاقی قرار دهد و او را نه بوسیله پناه بردن به جهان ماورای

طبیعی صوفیانه یا عالم نظری فقیهان، بلکه بوسیله دلالت بر عدالت و رعایت حقوق مردم به خدا نزدیک سازد» (لمبتون، ۱۳۸۰: ۱۴۶).

او در کتاب نصیحه‌الملوک از اصول اعتقادی که سلطان باید به آن معتقد باشد سخن میگوید و اصول مزبور را که عمدتاً درباره توحید، نبوت و سعادت است، ریشه درخت ایمان می‌شمارد و میگوید اگر ریشه اعتقادات ضعیف گردد، آثار ناهنجار آن در شاخ و برگ درخت وجود آدمی که همان رفتار و کردار اوست ظاهر میگردد. غزالی با تحلیل مؤلفه‌های اندیشه‌شناسی کشورداری ایرانیان مانند عدل و داد، از تأثیر دادگری بر نظام طبیعت و پادشاهی در جهت القای منطق سیاسی خویش سود میبرد. عدالت در نظر غزالی چنان اهمیت دارد که باب اول کتاب را با عنوان «عدل و سیاست ملوک و ذکر پادشاهان پیشین» قرار داده و از ۷۰ حکایتی که در این کتاب آورده ۲۵ حکایت را به موضوع عدل اختصاص داده است. او عدالت را فریضه‌ای میداند میان خلق و پادشاه. غزالی در جای جای این اثر به تأثیر عدالت اشاره دارد و تحقق جامعه آرمانیش را در گرو اجرای کامل عدالت میداند.

غزالی پس از مقدمه‌ای در هفت باب، به پادشاهان ایرانی و خلفای اسلامی می‌پردازد. او در مقدمه ۷۹ صفحه‌ای خود ضمن مخاطب قرار دادن خلیفه وقت، اصول دین از جمله توحید، معاد و نبوت را یادآور می‌شود و با تذکر درمورد قیامت، خلیفه را به انجام فرایض دعوت میکند. در ادامه این مقدمه، از مواظ و نصایح اخلاقی مربوط به قواعد کشورداری و رعایت عدل و داد و پادشاهان و امرا می‌شنویم که از اجزای «حکمت عملی» شمرده میشوند. باب اول که طولانیترین باب است درمورد عدل و سیاست سیرت ملوک و ذکر پادشاهان پیشین و تاریخ هر یک است. بابهای بعدی به ترتیب در موضوعات سیاست، وزارت و سیرت وزیران، «اندر ذکر پیران و خردمندی ایشان»، «اندر همت ملکوم و بلندهمتی»، «حکمت حکیمان و ذکر حکمت»، «شرف و خرد و خردمندان» و در «صنعت زنان و خیر و شر ایشان» نگاشته شده‌اند. بی‌تردید مهمترین بخش کتاب باب نخست است که حجم آن نیز با جمع شش باب دیگر تقریباً برابری میکند. گرچه غزالی همه امور مملکتداری را به دین و ایمان مربوط میکند، بیشترین بسامد نصیحت‌های وی بر دو محور خرد و عدل می‌چرخد. حتی در باب ششم، در حدود سیزده صفحه به شرف خرد و خردمندی می‌پردازد و بسیاری از حکایات باب نخست را بر بنیاد اصالت و ارزش عدل می‌سازد (نصیحه‌الملوک: ۱۰۱). اگر عدل بعنوان یک اصل مهم در جامعه اجرا شود، همزیستی پادشاه با طبقات اجتماعی به دور از کشمکش و آشوب، همراه با صلح و رشد جامعه انسانی خواهد بود. به گفته غزالی، برقراری عدالت علاوه بر اینکه موجب خشنودی خالق و مخلوق میشود، دربردارنده منافع شخصی برای سلطان نیز هست؛ زیرا عدالت موجب میشود حکومت وی برقرار بماند. غزالی گاه به صراحت و روشنی و گاه به کمک داستان و حکایت و با استناد به سخن بزرگان، ظرایف، نکات و آموزه‌های دینی و اخلاقی از جمله عدالت پادشاهان را مطرح میکند.

نتیجه‌گیری

اعتقاد به مقوله یزدانسالاری که بیش از هر چیز متأثر از ادیان ایران باستان است، مفهوم شاه -خدایی را به اذهان تداعی میکند. با گذر از ایران باستان و شروع دوره اسلامی موضوع شاه -خدایی تا حدی تعدیل مییابد و شاه در قالب سایه خدا متجلی میشود و کم‌کم پادشاهان در ردیف پیامبران و ازجمله برگزیدگان الهی قرار میگیرند و لذا در این دوره شاه از آن مقام و تقدس آسمانی نزول مییابد و بتدریج این اندیشه در قالب خواست و مشیت الهی در امور نمود پیدا میکند که براساس آن اراده و مشیت خداوندی در کنش و اعمال انسان تأثیر دارد و هر اتفاقی که میفتد و هر حادثه‌ای که رخ میدهد، بر خواست و اراده خداوندی استوار مییابد و عملاً انسان از خود اختیاری

ندارد. این موضوع در اندرزنامه‌ها و آثار سیاست‌نویسان دوره اسلامی نمود فراوان دارد و غزالی ازجمله کسانی است که در نصیحة‌الملوک به یزدان‌سالاری اعتقاد داشته و به این موضوع پرداخته است. وی پادشاهان را در ردیف و مرتبه پیامبران میدانند و هر گونه عصیان و سرپیچی در مقابل آنها را نهی کرده است.

مشارکت نویسندگان

این مقاله از رساله دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی مصوب در دانشکده علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد یاسوج استخراج شده است. آقای دکتر محمدرضا معصومی راهنمایی این رساله را برعهده داشته و طراح اصلی این مطالعه بوده‌اند. سرکار خانم سعیده گرجی‌زاده بعنوان پژوهشگر این رساله در گردآوری داده‌ها و تنظیم متن نهایی نقش داشته‌اند. آقای دکتر جلیل نظری به عنوان مشاور نیز در تجزیه و تحلیل داده‌ها و راهنمایی‌های تخصصی این پژوهش نقش داشته‌اند. در نهایت تحلیل محتوای مقاله حاصل تلاش و مشارکت هر سه پژوهشگر بوده است.

تشکر و قدردانی

نویسندگان بر خود لازم میدانند مراتب تشکر خود را از مسئولان آموزشی و پژوهشی دانشکده علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد یاسوج که نویسندگان را در انجام و ارتقاء کیفی این پژوهش یاری دادند، اعلام نمایند.

تعارض منافع

نویسندگان این مقاله گواهی مینمایند که این اثر در هیچ نشریه داخلی و خارجی به چاپ نرسیده و حاصل فعالیتهای پژوهشی تمامی نویسندگان است، و ایشان نسبت به انتشار آن آگاهی و رضایت دارند. این تحقیق طبق کلیه قوانین و مقررات اخلاقی اجرا شده و هیچ تخلف و تقلبی صورت نگرفته است. مسئولیت گزارش تعارض احتمالی منافع و حامیان مالی پژوهش به عهده نویسنده مسئول است، و ایشان مسئولیت کلیه موارد ذکر شده را بر عهده میگیرند.

REFERENCES

The holy Quran

- Abbasi, M. (2019). "God-caliphate and God-king discourses in Imam Muhammad Ghazali's *Nasihat-ol-Molouk*". *Political Science*, 21(Issue 83), pp.107-132.
- Afroogh, S., Eslamee, S., Pouladi, K. (2022). "A Look at the Characteristics and Method of Governing and Politics in the Advice of Imam Mohammad Ghazali". *Political and International Researches Quarterly*, 12(49), pp.197-216.
- Ahmadvand, S., Nozari, M., Jebraeil, N. (2016). "Perceiving Transformation and Evolution of the Farrah-i Izadi Myth; from Sassanid Period to Islamic Era". *Tahqiqāt-e Tārikh-e Ejtemā'ī* (Social History Studies), 6(1), pp.1-32.
- Akvan, M. (2018). "A Comparative Analysis and Explanation of the Creation of the World in the View of Ionian Philosophers", 8(4), *Scientific Journal of History of Philosophy*, pp.7-32.

- Amouei, H., Kalantari, M. (2012). "A comparative study of the two policies of Sir al-Muluk and Nasih al-Muluk". *Specialized in Political Science*, 9 (22), pp.71-102.
- Bahar, M. (2021). A research in Iranian Mythology, Tehran: Agah.
- Bahrami Einolghazi, V., Eslami, R. (2018). "Faramandy/Charisma and Succession crisis in Shahnameh". *Research Letter of Political Science*, 13(1), pp.45-72.
- Bayhaqi, M. (2014). History of Bayhaqi, by Ali Akbar Fayyaz, Tehran: Hermes.
- Boyce, M. (2014). History of Zoroastrianism, translated by Homayoun Sanatizadeh, Tehran: Toos.
- Corbin, H. (2005). The Themes of Zoroastrianism in Suhrawardi's thought, translated by Mahmoud Behforozi, Tehran: Jami.
- Etemad Moghaddam, A. (1925). Far in Shahnameh, Tehran: Ministry of Culture and Arts.
- Farhadinejad, M. (2021). "The Image of Effective Governance from the Perspective of Khajeh Nizam-al-Mulk Tusi, Imam Mohammad Ghazali and Niccolò Machiavelli (Analysis of the Content of the Siyatsnama, Nasihat al-Molouk, and The Prince)". *Journal of Iranian Public Administration Studies*, 4(3), pp.117-136.
- Ferdowsi, A. (2005). Shahnameh, by Saeid Hamidian, Tehran: Ghatreh.
- Gha'ani. (2013). Divan, y Nasser Hiri, Tehran: Golshaei.
- Ghazzali, M. (2010). Nasihat al-Molouk, edited by Jalal alddin Homaei, Tehran: Ferdows.
- Girshman, R. (2009). Iran from the beginning to Islam, translated by Mohammad Moein, Tehran: Scientific and cultural.
- Ja'fari Gharyehali, H. (2017). "Ghazali's Methods of Communicating His Intended Meaning in His Nasihat-ol-Mouluk". *Journal of Prose Studies in Persian Literature*, 20(42), pp.97-120.
- Joveyni, A. (2014). History of Jahangosha, edited by Mohammad Qazvini, Tehran: Dastan.
- Kamal-alddin, E. (1936). Divan. By Hossein Bahr al-Ulumi, Tehran: Dehkhoda.
- Karimi beiranvand, M. (2019). "A Comparative introduction to the Theories of the Ideal Kingdom in Ancient Iran and Islamic Ruling in Modern Iran". *The Journal of Political Thought in Islam*, 6(20), pp.115-138.
- Kazemzade, P. (2014). "An analysis on reasons of believing in the goddesses in ancient Iran". *Religious Research*, 1(2), pp.49-73.
- Lambton, A. (1981). State and Government in Medieval Islam, Translated by Seyed Abbas Salehi and Mohammad Mehdi Faghihi, Tehran: Orouj.
- Mahdavi, M., Salehinia, M., ayad, M. (2021). "Political Rulers as the Other in Al-Ghazali's Letters". *Literary Studies*, 54(1), pp.1-25
- Mahvan, F., Yahaghi, M., Ghaemi, F. (2015). "The study of symbolic imagery of Farr (In connection with the images in Shahnameh)". *The Journal of Epicliterature*, 11(19), pp.119-157.

- Masoumi, M., AbdolMaleki, M. (2014). "Iranianism in the works of Iranian-Islamic historians in the third to fifth centuries AH". *Journal of the History of Islamic Civilization*, 47 (2), pp.247-266.
- Molavi, J. (2014). *Masnavi Manavi*, Tehran: Sales.
- Montajab al-Din Badi', A. (2005). *Attab al-Kutub*, Edited by Muhammad Qazvini, Tehran: Asatir.
- Najm Razi, A. (2007). *Mersad Al-Ebad*, by Mohammad Amin Riahi, 12Ed, Tehran: Scientific and Cultural.
- Omstead, Albert. (2014). *History of the Achaemenid Empire*, translated by Mohammad Moghaddam, Tehran: Amirkabir.
- Oshidari, J. (2007). *Mazdisna Encyclopedia (Explanatory Dictionary of Zoroastrianism)*, Tehran: Markaz.
- Razi, H. (2006). *The seal of Mehr (History of the Mysterious Mithraic Religion in the East and the West from the Beginning to the Present)*, Tehran: Behjat.
- Sadeghi, M. (2015). "An Analysis of Beihaghi's Ppolitical and Religious Views", *Research in Persian Language & Literature*, 12(38), pp.99-127.
- Shandor, A. (2012). *Kourosh Kabir*, translated by Mohammad Ghazi, Tehran: Zarrin.
- Soudavar, A. (2005). *Farreh Izadi in the religion of the kings of ancient Iran*, Tehran: Ney.
- Tabatabai, J. (2014). *Philosophical Introduction to the History of Political Thought in Iran*, Tehran: Kavir.
- Zahirinav, B., Navakhti Moghaddam, A., Mamizadeh, M. (2010). "Continuation of Iranshahri Thoughts in Kalileh va Demne". *Textual Criticism of Persian Literature*, 2(3), pp.77-96.

فهرست منابع فارسی

قرآن کریم

- احمدوند، شجاع؛ نوذری، محمداسماعیل و جبرائیلی، نیما. (۱۳۹۵). «فهم تحول و تطور اسطوره فره ایزدی؛ از عهد ساسانی تا دوران اسلامی». تحقیقات تاریخ اجتماعی، ۶(۱)، صص ۱-۳۲.
- اعتماد مقدم، علیقلی. (۱۳۴۶). *فرّ در شاهنامه*، تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
- افروغ، سهرابعلی؛ اسلامی، سعید و پولادی، کمال. (۱۴۰۰). «نگاهی بر مختصات و شیوه حکمرانی و سیاست‌ورزی در نصیحة‌الملوک امام محمد غزالی». پژوهشهای سیاسی و بین‌المللی، ۱۲(۴۹)، صص ۱۹۷-۲۱۶.
- اکوان، محمد. (۱۳۹۷). «واکاوی و تبیین تکوین جهان در نگرش فیلسوفان مکتب ایونیا». تاریخ فلسفه، ۸(۴)، صص ۷-۳۲.
- اوشیدری، جهانگیر. (۱۳۸۶). *دانشنامه مزدیسنا (واژه‌نامه توضیحی آیین زرتشت)*، تهران: نشر مرکز.
- اومستد، آلبرت. (۱۳۹۳). *تاریخ شاهنشاهی هخامنشی*، ترجمه محمد مقدم، تهران: امیرکبیر.
- بهار، مهرداد. (۱۴۰۰). *پژوهشی در اساطیر ایران*، تهران: آگه.
- بهرامی عین‌القاضی، وحید و اسلامی، روح‌الله. (۱۳۹۶). «فره‌مندی در شاهنامه فردوسی و بحران جانشینی». پژوهشنامه علوم سیاسی، ۱۳(۱)، صص ۴۵-۷.

- بویس، مری. (۱۳۹۳). تاریخ کیش زرتشت، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران: توس.
- بیبهقی، محمدبن حسین. (۱۳۹۳). تاریخ بیبهقی، به کوشش علی‌اکبر فیاض، تهران: هرمس.
- جعفری قریه علی، حمید. (۱۳۹۶). «طرز بیان غزالی در نصیحه‌الملوک برای انتقال مفاهیم موردنظر خود». نثرپژوهی ادب فارسی، ۲۰(۴۲)، صص ۹۷-۱۲۰.
- جوینی، عطاملک. (۱۳۹۳). تاریخ جهانگشا، تصحیح محمد قزوینی، تهران: دستان.
- سودآور، ابوالعلاء. (۱۳۸۴). فره ایزدی در آیین پادشاهان ایران باستان، تهران: نشر نی.
- شاندور، آلبر. (۱۳۹۱). کوروش کبیر، ترجمه محمد قاضی، تهران: ثالث.
- صادقی، مریم. (۱۳۹۴). «تحلیل دیدگاه‌های سیاسی و دینی بیبهقی». پژوهش زبان و ادبیات فارسی، ۱۲(۳۸)، صص ۹۹-۱۲۷.
- طباطبایی، جواد. (۱۳۹۳). درآمد فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، تهران: کویر.
- ظهیری ناو، بیژن؛ نواختی مقدم، امین و ممی‌زاده، مریم. (۱۳۸۹). «سیر و تداوم اندیشه‌های ایرانشهری در کلیله‌ودمنه». متن‌شناسی ادب فارسی، ۲(۳)، صص ۷۷-۹۶.
- عباسی، مهناز. (۱۳۹۷). «گفتمانهای خدا - خلیفگی و خدا- پادشاهی در نصیحه‌الملوک امام محمد غزالی». فصلنامه علوم سیاسی، ۲۱(۸۳)، صص ۱۰۷-۱۳۲.
- عمویی، حامد و کلانتری، مسعود. (۱۳۹۱). «بررسی تطبیقی دو سیاستنامه سیرالملوک و نصیحه‌الملوک». تخصصی علوم سیاسی، ۹(۲۲)، صص ۷۱-۱۰۲.
- غزالی، محمد. (۱۳۸۹). نصیحه‌الملوک، تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران: فردوس.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۴) شاهنامه، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره.
- فرهادی‌نژاد، محسن. (۱۴۰۰). «سیمای زمامداری اثربخش از منظر خواجه نظام‌الملک طوسی، امام محمد غزالی و نیکولو ماکیاوولی (تحلیل مضمون سیاستنامه، نصیحه‌الملوک و شهریار)». مطالعات مدیریت دولتی ایران، ۴(۳)، صص ۱۱۷-۱۳۶.
- قآنی. (۱۳۹۱). دیوان کامل، به کوشش ناصر هیری، تهران: گلشائی.
- کربن، هانری. (۱۳۸۴). بنمایه‌های آیین زرتشت در اندیشه سهروردی، ترجمه محمود بهفروزی، تهران: جامی.
- کاظم‌زاده، پروین. (۱۳۹۲). «تحلیلی بر دلایل شکلگیری اعتقاد به ایزدبانوان در ایران باستان». پژوهشهای ادیانی، ۱(۲)، صص ۴۹-۷۳.
- کریمی بیراوند، مسعود. (۱۳۹۸). «درآمدی مقایسه‌ای بر نظریه‌های شاهی آرمانی ایران باستان و حکومت اسلامی ایران معاصر». اندیشه سیاسی در اسلام، ۶(۲۰)، صص ۱۱۵-۱۳۸.
- کمال‌الدین، اسماعیل (۱۳۴۸) دیوان. به اهتمام حسین بحرالعلومی، تهران: دهخدا.
- گیرشمن، رومن. (۱۳۸۸). ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، تهران: علمی و فرهنگی.
- لمبتون، کاترین. (۱۳۸۰). دولت و حکومت در اسلام، ترجمه سیدعباس صالحی و محمد مهدی فقیهی، تهران: عروج.
- ماه‌وان، فاطمه؛ یاحقی، محمدجعفر و قائمی، فرزاد. (۱۳۹۴). «بررسی نمادهای تصویری قرّ (با تکیه بر نگاره‌های شاهنامه)». پژوهشنامه ادب حماسی، ۱۱(۱۹)، صص ۱۱۹-۱۵۷.

معصومی، محسن و عبدالملکی، محمد. (۱۳۹۳). «ایران‌گرایی در آثار مورخان ایرانی - اسلامی در سده‌های سوم تا پنجم هجری». پژوهشنامه تاریخ تمدن اسلامی، ۴۷(۲)، صص ۲۴۷-۲۶۶.

منتجب‌الدین بدیع، علی‌بن احمد. (۱۳۸۴). عتبه‌الکتابه، تصحیح محمد قزوینی، تهران: اساطیر.

مولوی، جلال‌الدین. (۱۳۹۳). مثنوی معنوی، چاپ هفتم، تهران: ثالث.

نجم رازی، عبدالله. (۱۳۸۶). مرصادالعباد، به کوشش محمدمامین ریاحی، چاپ دوازدهم، تهران: علمی و فرهنگی.

معرفی نویسندگان

سعیده گرجی‌زاده: دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران.

(Email: s.gorjizadeh1@yaahoo.com)

محمد رضا معصومی: استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران.

(Email: Mohammadreza.Masoumi@iau.ac.ir : نویسنده مسئول)

جلیل نظری: دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران.

(Email: J.nazari@iauyasooj.ac.ir)

COPYRIGHTS

©2021 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited. no permission is required from the authors or the publishers.

Introducing the authors

Saeedeh Gorjizadeh: Ph.D. student, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Yasouj Branch, Islamic Azad University, Yasouj, Iran.

(Email: s.gorjizadeh1@yaahoo.com)

Mohammad Reza Masomi: Assistant Professor of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Yasouj Branch, Islamic Azad University, Yasouj, Iran.

(Email: Mohammadreza.Masoumi@iau.ac.ir : Responsible author)

Jalil Nazari: Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Yasouj Branch, Islamic Azad University, Yasouj, Iran.

(Email: J.nazari@iauyasooj.ac.ir)